

تزهائی درباره راسیسم و سرمایه

— سرمایه و برابری

— سرمایه و ملت‌ها

— عملکرد راسیسم در مبارزه طبقاتی



مقاله‌ای از: نشریه کمونیستی، کارگری (KAZ)

(Thesen zu Rassismus und Kapital)

ترجمه و تکثیر >یکی از فعالین چپ در وین - اتریش <

آدرس تماس: Iran-Rat, Amerlinghaus, 1070 Wien, Stiftgasse 8, 1070
Wien

email: linksaktivist@gmx.at

(بخش اول) سرمایه و برابری

پیش گفتار:

پناهندگانی که تاکنون موفق شده اند وارد کشورهای اتحادیه اروپا (EU) شوند، در مدت زمانی کوتاه عملاً به مرز ناپودی رانده می‌شوند. در آلمان (و همچنین اتریش، توضیح مترجم) منازل پناهندگان به آتش کشیده می‌شود و حمله راسیست‌ها و فاشیست‌ها به آنها روز بروز بیشتر می‌گردد. حزب «آلترناتیو برای آلمان» (AFD) در این فاصله در هشت مجلس استانی، کرسی نمایندگی بدست آورده است. با «باتریکس فن اشتروخ» (Beatrix von Storch) متولد درخاندان اشرافی «دوک الدن بورگ»، حتی یونکرهای گذشته از صندوق ارواح تاریخ آلمان به بیرون می‌خزند و خواهان اعدام پناهجویان در مرزها می‌گردند.

معدالک صدائی، بهتر بگویم ناله‌ای علیه راسیسم در آلمان وجود دارد، از طرف «خانم مرکل» (Merkel) صدراعظم آلمان موضعگیری‌های علیه راسیسم ابراز می‌شود، و حتی رهبری «اتحادیه سوسیال مسیحی‌ها» (CSU) "تنفر" خود را، و آنهم، هنگامی که به یک کشیش آفریقائی توسط یکی از اعضای آن برخوردی توهین آمیزی می‌شود، از این حرکت ابراز می‌کند. اتحادیه سرمایه‌داران آلمان (BDA) همراه با اتحادیه کارگری ما (DGB) مردم را فرامی‌خوانند "که با هرگونه ابراز تنفر، تبعیض نژادی، توهین و یا اعمال قهر، با تمام قدرت مقابلۀ نمایند." در پیام آنها بزرگ نوشته شده است "کرامت انسانی خدشه ناپذیر است"

دولت و سرمایه- سعی دارند خود را خاموش‌کنندگان حریقی که شعله‌ور شده است به مردم نشان دهند! و اتحادیه کارگری آلمان هم پای آنها امضاء می‌کند، درحالی‌که در دریای مدیترانه، نه تنها کرامت، بلکه انسانها با چشمهای باز غرق می‌شوند و یا در پشت سیمهای خاردار «ایدومنی» (Idomeni) پناهجویان با استفاده از گاز اشک‌آور به عقب رانده میشوند. و برای اینکه این انسانهای آسیب دیده را از دیدگان پنهان نگهدارند، در ترکیه و سپس لیبی و سودان به قاتلین آنها برای دستگیری و جمع‌آوری همین انسانها در اردوگاهها، کمک‌های فنی و پول داده می‌شود. تا آنها را با ضرب و شتم به وطن‌شان برگردانند، یعنی به مناطق جنگی، و آکنده از گرسنگی و فقر که از آن گریخته‌اند. بعبارت دیگر، از این انسانها حق زندگی گرفته می‌شود. بدینگونه است که برای فاشیست‌ها و راسیست‌ها زمینه‌ای فراهم می‌گردد که خانمی مانند «اشتروخ» بدون مجازات خواستار اجرای حکم اعدام برای پناهجویان میشود. و دولت و سرمایه همچنان بر طبل حرمت انسانها می‌کوبند... و رهبری اتحادیه کارگری آلمان هم آنرا تائید می‌کند. دولت و سرمایه از یکطرف "مخالف" راسیسم- اند ولی همزمان از آن حمایت میکنند؟ چگونه است که خانم مرکل بظاهر درها را باز میکند و با شعار "ما موفق خواهیم شد" این تصور را القاء می‌کند که پشت آسیب دیدگان و سرکوفت‌شدگان ایستاده است و از طرف دیگر مرزها را می‌بندد و قوانین پناهندگی سخت‌تر می‌شوند. این تضییقات با "قانون ادغام‌گرائی" بایرن، حزب خواهرخانم مرکل «اتحادیه

سوسیال مسیحی‌ها» (CSU) کامل می‌شود. نتیجه اینکه ساده‌ترین وظایف، از جمله سرپناه و نیازهای اولیه پناهجویان تامین نمی‌شود و حتی برای داوطلبان کمک‌رسانی هم مشکل ایجاد میکنند و حتی کشورهای مرزی اتحادیه اروپا، مانند یونان و ایتالیا را در تنگنا گذاشته و به آنها قرض‌های میلیاردی تحویل می‌کنند. در مقابل «ترکیه - اردوگان» را با این نیت که برای پناهندگان - اردوگاه اسکان پناهندگان بسازد مسلح می‌کنند. چگونه است که روسای شرکت‌های بزرگ خود را حامی خارجی‌ان و مهاجرین جا می‌زنند؟ ولی عملاً شاهدیم که آنها همواره می‌کوشند کارگران از ملیت‌های مختلف را به لحاظ مزد، زمان و شرایط کار به نفع با یکدیگر بکشانند. کهنسالان در برابر جوانان، مرد در برابر زن و «آلمانی» در برابر خارجی.

علت اینکه انسانها مجبور به فرار می‌شوند و محیط طبیعی خود را، جایی که می‌توانند به زبان مادری صحبت کنند و فرهنگ خود را تجربه کنند، ترک می‌کنند، چیست؟ چه کسی در سوریه، عراق، افغانستان، و آفریقا منافع دارد و چه کسانی به این کشورها اسلحه تحویل می‌دهند، این اسلحه‌ها کجا تولید می‌شود و توسط چه کسانی تامین مالی و بیمه شده و ارسال می‌گردد؟. در حالیکه اسلحه یک شکل بیرونی این رابطه است که در کشورهای زیادی از پیشرفت و تکامل صلح‌آمیز مانعت بعمل می‌آورد. در حقیقت موجد اصلی این شرایط، یعنی جنگ و فقر که باعث فرار میلیونی می‌شود، دولت‌های خودی امپریالیستی‌اند. با اتکاء به این آگاهی باید با دلایل فرار و آوارگی مبارزه کرد. چه رابطه‌ای مابین اینان برقرار است؟، جزوه «راسیسم و سرمایه» می‌کوشد آنرا کند و کاو کرده و روشن نماید.

تزه‌های درباره راسیسم و سرمایه

«تخیل نژاد» بمثابة یک ایدئولوژی، تئوری است غیر علمی با تزئین عوام پسندانه که توسط راسیست‌ها تبلیغ می‌شود تا استثمار، سرکوب، تبعیض و تعقیب انسان توسط انسان را که نه از نظر تاریخی، اقتصادی و اجتماعی نابرابر، بلکه بدلائل شرایط طبیعی، نابرابر زائیده شده‌اند را توجیه نماید. بیهوده نیست که «تخیل نژاد» به رنگ پوست، شکل جمجمه خون و یا ژن و یا اگر با احتیاط سخن گفته باشیم به «شکل فرهنگی» و «روان مردم» رجوع می‌کند، او در همه حالات‌ها جامعه انسانی را با دنیای حیوانات یکی گرفته و نوع انسان را غیر تاریخی و همانند منشأ بیولوژیک مصنوعاً از هم‌دیگر جدا می‌کند. **تخیل نژاد**، نه تنها در برابر درک مارکسیستی از مبارزه طبقاتی که تاریخاً بوجود آمده و چیرگی بر تضادهای طبقاتی را برسمیت می‌شناسد، قرار می‌گیرد، بلکه به مقابله با اصل برابری دمکراسی (بورژوائی) و تمامی میزانهای اخلاقی آن که تاریخاً بسط یافته‌اند، بر میخیزد.

تبعیض نژادی در عمل بعنوان حرکت سیاسی می‌کوشد کارگران را علیه یکدیگر تحریک کند، فقرا را علیه بی‌چیزها بشوراند و از نظر اجتماعی ضعیف‌ها را به شکار ضعیف‌ترها ترغیب نماید و انسانهایی را که حقوقشان مورد تهدید قرار گرفته است علیه آنهایی که فاقد هرگونه حقوقی هستند تحریک نماید. راسیسم تمامی اینها را نه تنها در خدمت به منافع ثروتمندان و قدرتمندان که از این جدالها ضرری نمی‌بینند، انجام می‌دهد، بلکه بخشی از سرکوب‌شدگان و استثمار شونده‌گان را هم به سموم راسیستی خود آلوده می‌کند.

تبعیض نژادی بعنوان سیاست دولتی می‌کوشد برخلاف تمامی اصول دموکراسی (بورژوازی) نابرابری حقوقی را با اعمال فشار در روابط بین‌المللی بین ملت‌ها و دولت‌ها و نیز ساکنین یک کشور برقرار نماید. راسیسم خودسرانه به سلب حقوق، تبعیض و تعقیب بخشی از جامعه دامن می‌زند و بدین طریق در بین استعمارشوندگان و سرکوب‌شدگان دسته‌بندی مصنوعی ایجاد می‌کند. «تخیل نژاد» راسیسم را بعنوان جنبش سیاسی بکار می‌گیرد، (آنها علنی کرده و زشتی‌های آنرا می‌پوشانند)، او کشتار توده‌ای و دیگر عملیات خرابکارانه‌اش را بنام ضرورت بکارگیری "منظم" قهر دستگاه دولتی تبلیغ می‌کند.

حتماً نباید مارکسیست بود و این سوال را مطرح کرد که چه نیروی اقتصادی و روند تکاملی کم و بیش برپیدایش راسیسم و کاربرد آن تأثیر می‌گذارد. نیروهای بورژوازی خود این سوال را مطرح می‌کنند و راسیسم را در رابطه با فقر و بیکاری قرار می‌دهند. در تحلیل‌های انتخاباتی ناگهان صحبت از محلات کارگری به میان می‌آید، واژه طبقاتی که بنا به ادعای مبشرین سرمایه‌داری مدت‌هاست کهنه شده است.

نوشته ذیل درباره "راسیسم و سرمایه" به درک ریشه‌های اقتصادی راسیسم می‌پردازد، و این سوال را مطرح می‌کند که چگونه و با چه ابزاری می‌توان با آن مقابله نمود. و سپس به این سوال جواب می‌دهد که چگونه باید اقتصاد را تغییر داد تا ریشه‌های راسیسم را خشکاند.

۱- سرمایه و برابری

۱- انقلاب بورژوازی در تقابل با ساختار فئودالی و نابرابری "به بخشش الهی" شعار برابری را بر پرچم خود نوشت "حقیقت آنینه روشنی است که نشان می‌دهد تمامی انسانها برابر زانیده شده‌اند و بهمین خاطر از طرف خالقشان به حقوق غیر قابل تفکیکی آراسته‌اند و زندگی، آزادی و تلاش آنها به سر نوشت آنها واگذار شده است. (منشور استقلال ایالات متحده آمریکا ۱۷۷۶/۷/۴) "انسانها آزاد و با حقوق برابر به دنیا آمده‌اند و خواهند ماند".
(از ماده ۱، توضیح حقوق بشر و شهروندی فرانسه (۱۷۸۹/۸/۲۶))

۲- سرمایه‌داری برای توسعه آزادانه‌اش به برابری نیاز دارد، برابری صاحبان کالا در برابر اطاعت محض فئودالی و قید و بندهای صنفی و امتیازات اشرافی. سرمایه‌داران در پروسه گردش و تبادل کالا بطور مساوی در برابر هم قرار می‌گیرند، آنها ارزش مساوی و هم‌تراز را با هم مبادله می‌کنند. رقابت آزاد آنها که اساس برابری آنهاست نیروهای مولده را توسعه می‌دهد. این منافع زمینی، تن‌مایه شعار انقلاب فرانسه: آزادی، برابری و برادری بود. "تجارت در مراحل عالی‌اش مشخصاً تجارت بین‌المللی و تجارت جهانی را در حرکات خود، صاحبان آزاد و بی‌امتن کالا طلب می‌کرد، که بعنوان مالک کالا متساوی‌الحقوق باشند و بتوانند مطابق سهمی که همه آنها لاقط در یک منطقه در برابر آن یکسان‌اند، به مبادله بپردازند. لازمه گذار از کار دستی به ماشینی وجود تعداد زیادی کارگر آزاد است. از یکطرف آزاد از قید و بندهای صنفی و از طرف دیگر آزاد از وسایل تولید، تا مشخصاً بتوانند نیروی کارشان را بفروشند، کارگرانی که

بتوانند با کارخانه‌دارانی که نیروی کار آنها را اجاره می‌کنند به رقابت بپردازند، یعنی بعنوان کارگرانی متساوی‌الحقوق در برابر کارخانه‌داران قرارگیرند. بالاخره کارهای انسانی به تساوی و اعتبار واحدی رسید، زیرا تا آنجا که این کارها اصولاً یک کار انسانی‌اند، این تساوی بیان ناآگاه ولی بسیار قوی خود را در قانون ارزش اقتصاد مدرن سرمایه داری یافت که مطابق آن "ارزش یک کالا از طریق کار اجتماعاً لازم نهفته در آن سنجیده می‌شود" - استنتاجی که برای اولین بار در کتاب سرمایه توسط مارکس تشریح شد. (فریدریش انگلس، «آنتی-دورینگ» مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد ۲۰ ص. ۹۷)

۳- سرمایه بعنوان یک رابطه تولیدی بر اساس تراکم مالکیت "بر ابزار کار، یعنی منشاء وجودی زندگی" در دست طبقه سرمایه‌داران و پیدایش طبقه‌ای که فاقد ابزار کار می‌باشد، بنا شده‌است، طبقه‌ای که مجبور است نیروی کارش را به صاحبان ابزار تولید بفروشد تا از طریق این مبادله احتیاجات زندگی خود را برآورده نماید.

"شیوه تولید سرمایه‌داری بعنوان مثال بر این شالوده قرار دارد که وسایل اصلی تولید در شکل مالکیت سرمایه و زمین، به سرمایه‌داران تعلق دارد، درحالی که توده تنها مالک شرایط شخصی خویش، یعنی نیروی کار است." (کارل مارکس یادداشت‌های به برنامه حزب کار آلمان، ۱۸۷۵، مجموعه آثار جلد ۱۹، ص. ۲)

۴- وجود صوری برابری حقوقی در انقلاب بورژوازی پیش‌شرط تکامل آزاد سرمایه-داری در مقابل فئودالیسم بوده و خود زمینه‌ای است تا نابرابری سرمایه و کار هرچه بیشتر بسط یابد.

"ما اینجا در فرانسه سرباز و همشهری هستیم، و مفتخر به شهروندی! این برای فقرا بدین معنی است که ثروتمندان را در قدرت و زاند بودنشان را پذیرا باشند. بهمین خاطر آنها اجازه دارند تحت لوای برابری قانون ملوکانه کارکنند، قانونی که همزمان هم ثروتمندان و هم فقرا را از خوابیدن زیریل و گدائی در خیابانها و دزدی نان ممنوع می‌نماید." (A. France Die rote Lilie)

۵- در روند گردش (تا آنجائی که به فروش نیروی کار انفرادی یک کارگر در برابر یک سرمایه مربوط می‌شود) برابری وجود دارد، ولی در تولید، کار تابع حاکمیت سرمایه است:

"صاحب قبلی پول بعنوان سرمایه‌دار به جلو می‌تازد و صاحب نیروی کار او را بعنوان کارگر دنبال می‌کند، یکی با لیخند و جدی در کار و دیگری هراسناک و کوشا، مانند کسی که پوست تنش را به بازار دباغی منتقل می‌کند و منتظر پوست‌پیرا می-ماند. (کارل مارکس، کاپیتال جلد ۱، مجموعه آثار جلد ۳۳ ص. ۱۹۱)

بهمین دلیل در دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوازی هم (با برداشتن تمامی نابرابری‌ها در برابر قانون) هرگز برابری کامل (بمعنای برابری اجتماعی و امحاء تضادهای طبقاتی) برقرار نخواهد شد.

۶ - سرمایه در برابر آنهایی که بزیرسلطه خود کشانده است بزرگترین همگون‌گرای تاریخ است و در طبقه کارگران مزدبگیر، هم‌ترازکننده اختلاف پیر و جوان، مرد و زن، صنف‌ها، مذاهب، رنگ پوست و زبان است. روابط تولید سرمایه‌داری زمینه عینی را برای همبستگی کارگران فراهم می‌کند، که سرآغاز آگاهی طبقاتی و ضرورت عینی برای آنها و دفاع پیروزمندانه در برابر تهاجم سرمایه از موجودیت خود، و بیش‌تر از آن، تعرض علیه نظام استثمار می‌باشد. این در واقع زمینه مادی انترناسیونالیسم پرولتاریائی است.

۷ - اوهم راسیستی نوین در عکس‌العمل به انقلاب بورژوازی، علیه روشنگری بورژوازی بمثابه ایدئولوژی نابرابری علیه اصل برابری بروز کرد (۱) توجیه این بازمانده صورتبندی اجتماعی گذشته، در زمان پیدایشش کاملاً غریب بود. سرمایه‌داری در آن موقع به شدت در حال تکامل بود و با شکست ایالات جنوبی در جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱ - ۶۵) بورژوازی برده‌گان سیاه پوست را آزاد کرد، یعنی آنها را به پرولتاریا تبدیل نمود.

بعنوان یک جنبش سیاسی و حتی سیاست دولتی، راسیسم زمانی اهمیت یافت که حتی در خود اقتصاد هم تغییراتی صورت می‌گرفت که عدم تساوی را به جلو می‌راند: شرایطی که آماده می‌شد تا بجای تساوی صوری تمامی صاحبان کالا، عدم تساوی رسمی آنها را برقرار نماید.

۸ - در مسیر تکامل سرمایه‌داری و حتی در چارچوب رقابت آزاد، برابری صاحبان سرمایه هرچه بیشتر کمرنگ می‌شود. شرکت‌های سهامی بوجود می‌آیند که در واقع نمایش اتحادیه‌های سرمایه‌داران است. چندین شرکت سهامی در یک تراست گرد هم می‌آیند و بدین ترتیب به کارتل و سندیکا در سطح جهانی تبدیل می‌شوند. و بالاخره در اواخر قرن نوزدهم انحصارها پدید می‌آیند. با ادغام انحصارهای صنعتی با بانک‌ها تعداد اندکی از گروه‌های مالی موفق می‌شوند یک قدرت اقتصادی را بسازند که تمامی مناطق و کشورها را به وابستگی و اطاعت از خود درمی‌آورد.

"آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد، تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری است. رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و بطور کلی تولید کالائی است، انحصار مسقیماً نقیض رقابت آزاد است، ولی پدیده اخیر در برابر چشم ما تدریجاً به انحصار بدل شد، بدین طریق که تولید بزرگ را بوجود آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد، و تولید بزرگ را به بزرگترین مولد تبدیل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را بدانجا رساند که از آن انحصار بوجود آمد و هم اکنون نیز بوجود می‌آید: کارتل‌ها، سندیکاها، تراست‌ها و سرمایه یک چند ده بانکی که به آنها درآمیخته و با میلیارد‌ها سر و کار دارند. در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد پدید می‌آیند، این رقابت را از بین نبرده، بلکه مافوق آن و بموازات آن زندگی می‌کنند و بدین طریق یک سلسله تضادهای بسیار حاد و پرتنش و توأم با اصطکاک و تصادمات را بوجود می‌آورند. انحصار عبارت است از انتقال سرمایه‌داری به نظامی عالی‌تر." (لنین، امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری منتخبات لنین جلد ۲۲، ص ۲۷۰)

انحصارها دیگر اجازه ندارند به رقابت تن در دهند، باید بکوشند آن را از سر راه خویش برداشته و بر آن استیلا یابند: تنظیم تولید و بازار، قیمت‌ها و اعتبارات بانکی امری ضروری می‌گردد. انحصار که بر بالای سرو در کنار رقابت، حیات دارد، ادعای نابرابری در قدرت اقتصادی را به نمایش می‌گذارد: نابرابری سرمایه در برابر کالا، نابرابری کالا و کالا و صاحبان این و آن کالا (۲)

۹ - سیاست بیان فشرده اقتصاد است (۳). انحصار در اقتصاد مجبور است چارچوب‌هایی که برابری دمکراسی بورژوازی او را در آن محصور کرده‌اند، و جلوگیری توسعه‌طلبی اوست، حمله کند. تمایل به تصمیم و عمل آزاد و دلخواه (۴)، تمایل به قهر، جایی که نشانی از مقاومت و یا امکان آن باشد، علاقه به سلطه‌گری و انقیاد و نه آزادی و برابری، تمامی به عملکرد اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری انحصاری تبدیل شده‌اند.

" سرمایه مالی نه خواهان آزادی، بلکه خواهان سلطه‌گری است... و تمایلی شدید به سیاست توسعه‌طلبی و دیگرگون کردن تمامی جهان‌بینی بورژوازی دارد. او به صلح طلبی و انسان‌دوستی پایان می‌دهد... و بدین طریق ایندولوژی تبعیض‌نژادی را که به لباس علم طبیعی پوشانده شده است و در واقع زمینه ایجاد قدرت‌طلبی سرمایه مالی است، ایده‌آل نخبگان حاکم را جایگزین ایده برابری طلبی می‌کند. این ایده‌آل در زمینه سیاست خارجی بنام تمامی ملت معرفی می‌شود، که انعکاس درونی آن تأکید بر موضع ارباب منشی در برابر طبقه کارگر است (۵). (رودولف هیلفردینگ (SPD) ۱۹۱۰ در کتابش: سرمایه مالی: مطالعاتی درباره تکامل جدید سرمایه‌داری. نقل قول از کورت گروس ویلر (Grossweiler): مقالاتی درباره فاشیسم)

از بین بردن حتی تساوی حقوقی صوری که ابتدا در سرمایه‌داری رقابت آزاد ریشه گرفت، حال به ضرورتی جهت تمایل به سلطه‌گری انحصار تبدیل شده است. بجای تساوی حقوق، انحصار ادعای داشتن امتیاز برای خود و عملاً بی‌حقوقی برای دیگر طبقات اجتماعی دارد. انحصار تمایلی شدید به حاکمیت مطلق اقتصادی و سیاسی دارد و برای اینکه به این خواسته برسد، باید به تمامی عرصه‌های عمومی زندگی تعرض و نفوذ کند و جبراً هم نفوذ می‌کند. برقراری عدم تساوی صوری موجب می‌شود که دولت، این ارگان اختناق طبقه حاکم، هرچه بیشتر تحت سلطه سرمایه انحصاری درآید.

۱۰ - در حالیکه برای استثمارشدگان در مرحله سرمایه‌داری انحصاری، از یکطرف تمایل سرمایه‌داری جهت همگون سازی ادامه پیدا می‌کند - مقایسه کنید با نکته (۵) - از طرف دیگر انحصارها در کنار و در برابر آن تمایلی را توسعه می‌دهند که تمایز بین کارگران را بیشتر کرده تا از نزدیکی و تجمع آنها جلوگیری نمایند و حتی آنها را از هم جدا کرده و علیه همدیگر می‌شورانند. تطبیع یک قشر فوقانی کارگری (اشرافیت کارگری) یکطرف این مدال است که طرف دیگر آن تمامی اقلشاری از پروولتاریاست که از نظر تاریخی، سطح مزد کار و زمان کار بدست آمده آنها، همانند کارگران کشورهای دیگر و مهاجرین تحت فشار قرار می‌گیرد، همانطور که برای دیگر کارگران کشورهای امپریالیستی چندین دهه است که به امری عادی تبدیل شده است. این کوشش انحصارها تا حد و آگذاردن

اساس سرمایه‌داری- که کارگر ازدوجت آزاد است ("آزاد از ابزار تولید و آزاد برای فروش نیروی کارش") و تساوی حقوقی صوری از این آزادی برمی‌خیزد. این درواقع به معنای نابودی اتحادیه‌های کارگری، از بین بردن حق اعتصاب و تنظیم دولتی مزدهاست. (این تدابیرنه تنها توسط دغل‌بازی "همکاری اجتماعی" بلکه با توسل به قهر آشکار، آنجائی که فریبکاری "همکاری اجتماعی" کارساز نباشد، به اجرا درمی‌آید.)، این درعمل بمعنای لغو حق کارگراست که بتواند نیروی کارش را برای فروش عرضه نماید. همانطورکه در اواسط سالهای ۱۹۸۰ برای تقاضاکنندگان پناهندگی در جمهوری آلمان فدرال ممنوعیت عمومی کار اعلام شد (محدودیتی که با کمی تغییر در "قانون فدرال مربوط به خارجیان" گنجانده شده است). همانند آنرا می‌توان در ممنوعیت کار اجباری دید، که هم‌اکنون در مورد متقاضیان پناهندگی در شرف اجراست - کوشش زیادی صورت می‌گیرد که کار اجباری را در مورد دریافت‌کنندگان مجاز "آلمانی" کمک‌های اجتماعی اجرا نمایند. این روند به کجا منجر خواهد شد، از نظر تاریخی، فاشیسم هیتلری با سیستم برده‌داری مدرنش نشان داد ("نابودی توسط کار")، تدبیری که راسیست‌ها هم آنرا مطالبه و تشویق می‌کنند.

۱۱ - در تکامل سرمایه‌داری از نظر اقتصادی، زیر پای استقلال دیگر طبقات مالک، جدا از سرمایه‌داری انحصاری و خرده‌بورژوازی هرچه بیشتر خالی می‌شود، و جایگاهشان هرچه بیشتر وابسته به امتیازاتی می‌گردد که انحصار از آنها طلب می‌کند، از جمله دادن قرضه‌های مالی مناسب و واگذار کردن شغل‌های پردرآمد به آنها بعنوان سیاست‌مدار، کارمند اداری، ارتشی و مدیر و غیره جهت پادوئی برای انحصارها.

۱۲ - رقابت آزاد حاکی از دمکراسی و تساوی حقوق است. انحصار مترادف ارتجاع و نابرابری حقوقی است. انحصار نابرابری است و ضرورتاً محتاج نابرابری است. انحصار تضاهر قدرت بی حد و مرز تعداد اندکی است که بر جهان حکمرانی می‌کنند، که این خود نشان دهنده عدم کارائی دمکراسی است. **انحصار پیش فرض گسترش راسیسم** است. معذالک، شرایطی را که راسیسم بمثابه وحشی‌ترین ایدئولوژی‌ها، بانی نابرابری است، نمی‌توان صرفاً ازواژه انحصار استنتاج کرد.

پی‌نویس‌ها:

۱ - در فرانسسه بعنوان مثال گراف گابون ظاهر می‌شود. مقاله (تاملی بر نابرابری نژاد انسانی ۱۸۵۳ - ۱۸۵۵). گابون یک "نژاد آریائی" طراحی می‌کند و به آن یک خصلت خلاق و استعداد بالای رهبری می‌بخشد، او این نژاد را بازمانده قشربالای نخبگان "نژاد آریائی" می‌داند که در انقلاب سرنگون شده بود. بروایت او در سال ۱۷۸۹ عوام - انسانهای پست - به قدرت رسیدند. تنها با مبارزه برای پاکیزه نگه داشتن خون از تاثیر بخصوص نژاد سیاه و زرد می‌توان از سقوط نژاد آریا - شمالی، جلوگیری نمود. تفکر سیاسی نهفته در پشت ایده گابون برقرای حاکمیت ناپلئون سوم بود (کودتا در سال ۱۸۵۲). مارکس سلطه ناپلئون را چنین تحلیل می‌کند:

..افراط تمامی تاثیرات ارتجاعی گذشته یک جا آشوب و شرارت را مجاز کرده‌اند- و بدینسان قدرت دولتی آخرین و بیالاترین بیان خود را در امپراطوری دوم یافته است. (کارل مارکس، طرح اول برای "جنگ داخلی در فرانسه" مجموعه آثار جلد ۱۷، صفحه ۵۴.)

۲- "انحصار به معنی تغییر، مابین مناسبات سرمایه‌های جداگانه است، چون درصد سود متوسط عمومی حاصله در رقابت آزاد و تقسیم متعادل ارزش اضافه اجتماعی به نسبت حجم سرمایه، درجه تساوی اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌ها را نسبت به یکدیگر بیان می‌کند و بهمین شکل بر همدیگر در شرایط رقابت جهت ارزش آفرینی تاثیر می‌گذارد. زمانیکه انحصار این کارکرد را می‌شکند، تساوی سرمایه‌ها هم ملغی می‌شود و سلطه و زور به عناصر لازمه مناسبات سرمایه‌داری تبدیل می‌شود"
(W.M.Breuer: درباره اقتصاد سیاسی انحصارها).

انحصار به سود بالاتری از سود متوسط احتیاج دارد، بیک معنی بدنبال سود انحصاری یعنی سود حداکثر است، برای اینکه سرمایه عظیم انباشت شده بتواند ارزش آفرینی کند. قانون سود حداکثر تنها می‌تواند با اتکا به قهر میسر گردد که در کنار دیگر تضادهای سرمایه داری و تولید کالائی به تضادهای تند و خشن و اصطکاک و درگیری منجر می‌گردد. پدیده‌ای که در مثال قانون ارزش خوبی می‌توان دید: درحالیکه قانونمندی رقابت آزاد به آنجا می‌رسد که قیمت هر کالای جداگانه برابر ارزش آن است، انحصار مجبور است قیمت کالا را دایم بیشتر از ارزش آن تعیین کند. این برای قانون ارزش هم معتبر است (جمع تمامی ارزش‌ها = با جمع تمامی قیمت‌ها) و به آنجا منتهی می‌شود که تمامی دیگر فروشندگان کالا، از جمله نیروی کار، کالاهای خود را زیر ارزش بفروشند. برای اینکه این روند ادامه یابد هیچ قانونمندی اقتصادی موجود نیست، بلکه تنها بکارگیری قهر که هدف آن ورشکست کردن رقباست، بعنوان مثال دادن قرضه برای نابودی رهبران کارگری و سرکوب اتحادیه‌های کارگری، تا عملیات جاسوسی و خرابکارانه. این دیگر رقابت آزاد نیست که با وارد کردن ماشین‌های جدید و بالا بردن بارآوری کار هر سرمایه‌دار برای مدتی زودگذر سود اضافه کسب کند، در اینجا نه تنها سرمایه‌داران کوچک و ضعیف‌تر جذب سرمایه‌داران بزرگ و قوی‌تر می‌شوند، بلکه انحصار با بکارگیری منظم قهر و خودکامگی، سلطه خود را بر بازار تحمیل می‌کند.

۳- روبنای سیاسی بر فراز اقتصادنویین فرای سرمایه انحصاری (امپریالیسم سرمایه انحصاری است) برگشت دمکراسی به ارتجاع است. رقابت آزاد متناظر با دمکراسی است و انحصار مساوی با ارتجاع سیاسی است. سیاست خارجی را از سیاست جدا کردن و حتی سیاست خارجی را در برابر سیاست داخلی قراردادن بطرز فاحشی از پایه غلط، غیرمارکسیستی و غیر علمی است. هم در سیاست خارجی و هم در سیاست داخلی تمایل امپریالیسم به کم‌رنگ کردن دمکراسی و ارتجاع است." (لنین درباره کاریکاتوری از مارکسیسم و درباره اقتصاد امپریالیستی" مجموعه آثار لنین ش. ۲۳ ص ۳۴)

۴- آنچه که اکنون با آن روبرو هستیم دیگر مبارزه رقابت‌آمیز بنگاه‌های کوچک و بزرگ و یا از نظر تکنیکی عقب‌مانده و مترقی نیست، بلکه عبارت است از اختناق آن بنگاه‌هایی که تابع انحصار، فشار و فعال‌میشانی انحصار نیستند، بتوسط صاحبان انحصار. (لنین- امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری- آثار لنین جلد ۲۲ ص. ۲۱۰)

۵- Rudolf Hilferding (SPD) در کتابش سرمایه مالی: مطالعاتی درباره تکامل جدید سرمایه‌داری. نقل قول از مقالاتی درباره فاشیسم (Kurt Grossweiler)، جلد ۱ ص. ۳۶۱، کلن ۱۹۸۸

(بخش ۲)

سرمایه و ملت‌ها

۱۳- تکامل نیروهای مولده، ایجاد بازار جهانی و بین‌المللی شدن تولید و پیوستگی و تکامل ارتباطات و نیز آمیزش خلق‌ها در محدوده کره زمین، تمامی زمینه‌های تکاملی لازم را برای پیشرفت انسان امکان‌پذیر کرده‌است.

در این پروسه تکاملی همیشه موانع اقتصادی و اجتماعی- و نه بیولوژیک (زیست‌شناسی)- وجود داشته است، آنچه که برای یک شاگرد مدرسه ابتدائی هم روشن است که انسان‌ها همه مستقل از رنگ پوست، بدون هیچ مشکلی قادر به تولید مثل کودکان سالم با یکدیگرند.

ملت مدرن، یک جمع «قبیله‌ای» نیست بلکه جامعه‌ای از نظر تاریخی تکامل یافته است، انسان‌ها بر اساس زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی و فرهنگ مشترک است که در کوتاه مدت، تکامل تاریخی نسبتاً پایدار نشان می‌دهند، ولی همانند تمامی پدیده‌های تاریخی تابع قوانین تغییرات بوده، تاریخ، آغاز و پایان خود را دارند. این قانونمندی نه تنها برای موجودیت ملت‌ها، بلکه برای تکامل تک تک ملت‌ها صادق است.

۱۴- طبقه سرمایه‌داری در مبارزه علیه فئودالیسم از نظر اقتصادی بازار داخلی را توسعه داد و از نظر سیاسی ملت و دولت ملی بورژوازی را بوجود آورد. با تکامل بسمت سرمایه انحصاری، (بر اساس تمرکز تولید و سرمایه با نقش نوین بانک‌ها، ادغام سرمایه بانکی و صنعتی و در این ارتباط شکل‌گیری الیگارش‌ی مالی) بازار داخلی هر چه بیشتر محدود می‌شود. کمبود ناکافی سرمایه‌گذار سودآور، صدور سرمایه، تقسیم جهان را توسط اتحادیه‌های سرمایه‌داران به جبری اقتصادی تبدیل کرد. برای انحصار محدود ملت خودی که در دامن آن شکل گرفته است دیگر جوابگوی خواستهای آن نیست، و باید از آن فراتر رود، و خواهان امپریالیسم شود. بدین معنی که ملت‌های دیگر را بخود وابسته نموده و به انقیاد خویش درآورد و امکان تکامل مستقل و حتی سرمایه‌دارانه را هم از آنها سلب کند.

۱۵ - **انحصار نفی در نفی است.** ملت خودی باید به جبر سود انحصاری تن در دهد. باید از ملت‌های بیگانه ممانعت بعمل آورد که از درونشان انحصارهای رقیب پدید آید. در حالیکه بورژوازی انحصاری، ملت خودی را بتدریج از بین می‌برد، در همان حال مانع تکامل ملت‌های بیگانه می‌شود و استقلال سیاسی آنها را تابع اقتدار اقتصادی خود می‌کند (بعنوان مثال حمایت از نابودی یوگسلاوی و تجزیه آن به کشورهای "مستقل" توسط امپریالیسم آلمان). اواز نظر سیاسی محتاج، دولت ملی و دستگاه قهر آن است، که بتواند سلطه خود را در داخل تامین کند و در خارج از سود انحصاری در برابر دیگر رقبای دفاع نماید، تا در نتیجه نابرابری تکامل موجود، تجدید تقسیم سیاسی و نظامی جهان را به پیش ببرد. (۶)

این دیگر تجانسی با ادعای برابری ملت‌ها ندارد، بلکه بیان آمرانه قدرت‌های بزرگ امپریالیستی است، تا ملت‌هایی را که به اطاعت از سلطه سرمایه‌داری انحصاری ابر قدرت‌ها تن در نمی‌دهند سرکوب نماید.

۱۶ - انحصارها در سراسر دنیا انسانها را از ملیت و نژادهای مختلف استثمار می‌کنند، و هدف آنها استثمار حداکثر است، (یعنی حداکثر کسب ارزش اضافی = کار برای سرمایه در قبال به حداقل رساندن کار لازم = کار کارگر برای خودش، کاری که کارگر برای تجدیدنروی بدنی برای ادامه زندگی و انجام کار لازم دارد). هر چه رقابت مابین استثمار شونده‌گان بیشتر باشد، بهمان نسبت شرایط استثمار برای سرمایه مناسب‌تر است.

نتیجه اینکه: انحصار نمی‌تواند خود را محدود به استثمار یک ملت نماید. او بدنبال آزادی است که بتواند از تمامی ملت‌ها از رنگ‌های مختلف، سود بدست آورد. بدین معنی انحصار "دوستدار" - خارجی است و ضد تبعیض نژادی، دیدی باز به جهان دارد (برخوردی که به فهم فردی نمایندگان انحصار دارد). و جهان وطنی است (البته مخالف دفاع از دیگر ملت‌هاست). برای اینکه انحصار بتواند شرایط استثمار را به دیگران دیکته کند، باید رقابت مابین استثمار شونده‌گان را تشویق کند، کارگر را علیه کارگر و ملت را علیه ملت، دولت‌های امپریالیستی را علیه کشورهای وابسته بشوراند، تا از اتحاد پروتاریای تمامی کشورها جلوگیری نماید. بدینگونه است که انحصار خود سیاست جهان وطنی، عظمت‌طلبی، امتزاج خلقها و راسیسم را بوجود می‌آورد (۷).

۱۷ - هر چند که «تخیل راسیستی» با انحصار و ماهیت آن همخوانی دارد، ولی فرسنگها از آن دور است که به ارضای روحی چندین ارباب انحصار خدمت نماید. مناسبات در مرحله انحصاری سرمایه‌داری، شرایطی بوجود می‌آورد که آنرا به مراکز امپریالیستی ("ملت‌های سرکوبگر") "درون خلق" منتقل می‌کند. انحصار در روند تکاملش، زیربنای وجودی مستقل تمامی دیگر مالکین را برمیچیند و خطر سقوط آنها را به طبقات تحنالی جامعه زیاد می‌کند.

فقر طبقه کارگر در دیگر نقاط تحت سلطه جهان و ملت‌های سرکوب شده، بمعنای نه تنها فشار و تنزل مزد کار و برچیدن دست‌آوردهای اجتماعی، بلکه بمعنای دیگر نادانی و خشونت، چابلوسی، انقیاد و وحشیگری را هم تشویق و افزایش می‌دهد - نه به این دلیل که کم، بلکه زیاد تولید می‌شود، و فور کالاها (نسبی برای متقاضیان قادر به پرداخت)

اشباع انباشت سرمایه، و بالاخره یک ازدیاد جمعیت نسبی و ایجاد یک ارتش میلیونی از بیکاران، ذخیره نیروی کار، تشکیل می‌گردد. انحصاربدین سان، خود در ملت‌های سرکوبگر شرایط را برای "غیرانسانی‌کردن" حیوان خوئی" فراهم می‌کند تا بدین طریق اساس قبول تفکر "انسان پست"، "حیوان صفت" و.. را بمتابه فراخوانی به نازلترین غریزه‌ها القاء کند.

۱۸- قدرت‌های امپریالیستی فقر عظیمی را که نمی‌توان نامی بر آن نهاد، در میان ملت‌های سرکوب‌شده که سه چهارم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، تولید می‌کنند. آنها این تصور را بوجود می‌آورند که این خلق‌ها، بدون فرهنگ، غیرمتمدن، بربر و سرکش هستند درحالی‌که امپریالیسم با غارت و نابودی اساس زندگی آنها، خود خلق‌های "بی‌ارزش" بوجود می‌آورد و بدنبال این جنایت بزرگ، ایونولوگ‌های آنها به میدان می‌آیند و می‌گویند: نگاه کنید این انسان‌های پست را!!

۱۹- پیروزی انحصار "خودی" در برابر "رقبای بین المللی" (این عبارت بدون محتوی و معنا برای هرکارگری که بیکاردریک بنگاه بزرگ تولیدی کار کرده باشد برای توجیه کاهش دستمزد و اخراج از طرف کارفرما آشنا است). برای پیشبرد منافع امپریالیستی "خودی" می‌تواند کوتاه مدت، و آنهم برای بخشی از (آنچه که می‌تواند دهها سال ادامه پیدا کند) کارگران مزیت و اطمینانی برای زندگی و کار، شانس و ترقی دربرداشته باشد. (۸) این تصویری است که فرصت‌طلبان سوسیال‌دمکراسی می‌خواهند بعنوان دورنما به تمامی کارگران ارایه دهند و بدین نحو در را بروی راسیسم می‌گشایند.

از یک طرف پیروزی انحصار و امپریالیسم "خودی" شکستی برای انحصار و شرکت غیر- انحصاری یک کشور امپریالیسی و غیر امپریالیستی دیگر است، و از طرف دیگر هر پیروزی انحصار باعث تقویت قدرت آن می‌شود و با پیروزی‌های بعدی انسان‌های بیشتری را بخود وابسته می‌کند و آنهم درجهانی که امکاناتش محدود و تقسیم شده است و پیروزی تنها به هزینه دیگران امکان‌پذیر است. روندی که جبراً ضرورت مقاومت علیه "پیروزشدگان" (رقابت باعث انحصار می‌شود و انحصار موجب رقابت) را پدید می‌آورد و بالاخره اینکه هزینه امنیت وجودی برای اقلیتی به دوش اکثریتی منتقل می‌شود (یک سرمایه‌دار بزرگ دهها سرمایه‌دار کوچک را نابود می‌کند) و همراه با آن بیکاری توده‌ای را باعث می‌شود، که خود موجب رقابت شدید بین کارگران "پیروز" می‌گردد.

طبیعی است که در این جدال، چیزی نصیب کارگران بعنوان یک طبقه استثمارشونده بین المللی نمی‌شود. طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که می‌تواند و باید با راسیسم پیگیرانه مبارزه کند. او در برابری کامل حقوقی، یعنی اجرای کامل دمکراسی ذینفع است، چون تنها در این روند برای او روشن می‌شود که فقر نه یک مسئله حقوقی بلکه زائیده مناسبات تولیدی است.

۲۰- "تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن می‌سازد که محصولات ذهن با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده‌است از ایده‌های طبقه حاکمه.

”مانیفست حزب کمونیست کارل مارکس، فریدریش انگلس)

آیا معماران ایدئولوژی راسیسم در زمانی که می‌زیسته‌اند، محدودیت محلی داشته‌اند و یا افرادی بیگانه بوده‌اند، راسیسم بمثابة ایدئولوژی نابرابری، متعلق به برآمد و تثبیت انحصار در اواخر قرن نوزدهم است و جزئی ثابت از طبقه حاکم و پرچم ارتجاعی‌ترین عظمت‌طلبانه‌ترین و بی‌غایت امپریالیستی آن می‌باشد. (۹)

۲۱ - ایدئولوژی خرد ستیزی، خون - و راسیسم، نشانه نه تنها مبارزه علیه جهانبینی مارکسیستی، بلکه عقلانیت روشنگری بورژوازی را هم نشانه گرفته‌است. او هیولای انحصار و تمایل آنرا به قهر و خودسری لباس حماسی می‌پوشاند و بدین طریق راسیسم به بیان مبارزه نابودگر ایانه برای تجدید تقسیم جهان توسط قدرت‌های بزرگ امپریالیستی تبدیل می‌شود.

۲۲ - برقراری انحصار، یک حالت ایستا نیست بلکه روندی است که در آن رقابت و همکاری علیه رقبای دیگر، انحصارها علیه بورژوازی غیر انحصاری و نیز طبقه کارگر جریان دارد. همانطور که انحصار در بالا و در کنار رقابت حیات دارد، ایده‌های ارتجاعی منتج از آن هم در بالا و کنار ایده‌های بورژوازی غیر انحصاری، خرده‌بورژوازی دمکرات و ایده‌های طبقه کارگر موجودند.

پی‌نویسه‌ها:

(۶) به همین جهت در نگاه اول همکاری انحصارهای ملت‌های متخاصم هنگام جنگ جهانی اول، چون کروپ (Krupp) و آرمسترانگ (Armstrong) و یا رنگ سازی (IG) و (Standard Oil Exxon)، زیمنس (Siemens) و (ITT)، باعث سردرگمی می‌شود.

(۷) بیان خشن این تضاد را در فاشیسم هیتلری می‌توان دید، هنگامیکه از دماغه شمال تا آفریقا، از اتلانتیک تا جلوی دروازه‌های مسکو (جهان وطنی!) ملت‌های اروپا یک جا "جمع" شده بودند. هشت میلیون خارجی در آلمان بودند (چه دشمنی و حشمتاکی با خارجیان!) - بعنوان کارگران اجیر و برده، و میلیون‌ها زحمتکش دیگر که در موطن خود برای انحصارهای آلمانی به کار گرفته می‌شدند.

(۸) *”اندیشه‌ای که دیربازی است مرا بخود مشغول داشته، عبارتست از حل یک مسئله اجتماعی یعنی: نجات چهل میلیون سکنه پادشاهی متحده از جنگ خانمانسوز داخلی، ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید اراضی جدیدی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم سکنه اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کالاهانی که در فابریکها و معادن تولید میشود بدست آوریم. من همیشه گفته‌ام امپراطوری مسئله شکم است اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید باید امپریالیست شوید.”*

گفته انحصارگر مشهور انگلیسی (Cecil Rhodes) نقل قول از (امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه‌داری آثار لنین جلد ۲۲ ص. ۲۶۱)

(۹) هـ-سنت چامبرلین (H.St.Chamberlain) انگلیسی، داماد ریچارد واکنر (Richard Wagner) و دوست شخصی امپراطور ویلهلم دوم (Wilhelm der Zweite) بود که به تابعیت آلمان درآمد. این فرد با تدوین «بنیادهای قرن نوزدهام» (چاپ اول بزبان آلمانی درسال ۱۸۹۹) یکی از نظریه‌پردازان اصلی «اتحادیه سراسری قدیمی آلمان» بود که در آن شرورترین عناصر سرمایه انحصاری و بورژوازی آلمان جمع شده بودند. او دکترین برتری فرهنگی و راسیستی را در شکل وحدت ژرمان‌ها و دشمنی با انگلیسی‌ها را نمایندگی می‌کرد. او یهودیها را بمثابة نژادی "حرامزاده"، و وجودشان را گناه و جنایت علیه قوانین الهی می‌دانست" (نقل قول از - هـ. ی. گام، (H.-J.Gamm) یهودی شناسی، مونیخ ۱۹۶۴، ص. ۶۳)

راسیسم در نوع انگلیسی و آمریکائی‌اش بیشتر علیه انسانهای خارج از کشورهای امپریالیستی بکارگرفته می‌شود. (سیاهان، سرخپوستان، اسلاوها، ایرلندیها و غیره). بدینطریق چامبرلین ایدئولوژی ای ارایه می‌دهد که برای مبارزه امپریالیست‌ها علیه یک دیگر بکارگرفته میشود. نژاد به واژه ای تهاجمی تبدیل می‌شود که فرای ملت‌ها بسط پیدا می‌کند، که نه تنها ادعای سلطه‌گرانی بر علیه خلقهای "پست" را توجیه می‌کند بلکه وسیله‌ای است برای بسیج مردم و قربانی کردن آنها در خدمت منافع و غارتگری امپریالیست‌ها، و حمله به دیگر دولت‌های امپریالیستی .

(بخش سوم) عملکرد راسیسم در مبارزه طبقاتی

۲۳- بورژوازی انحصاری که تمامی قدرت را در کشورهای امپریالیستی در اختیار دارد، تمایل به سودجوئیش در تنباین با منافع کارگران و طیف وسیعی از زحمتکشان و خلقهای کشورهای وابسته و ملت‌های سرکوب شده قرار دارد. او اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دهد و قادر نیست خود را با توسل به اعمال قهرحفظ نماید، بدون اینکه بدور خود حصار نکشد. این سد تنها می‌تواند از جریان‌ات سیاسی و جنبش‌های نشأت گیرد که تحت تاثیر وسیع توده‌ای باهدف حفظ سلطه سرمایه انحصاری و دستیابی به منافعی عمل نماید.

۲۴- سرمایه داران انحصاری با کسب سود مافوق که از استئمار میلیونها کارگر نه تنها در کشورهای مرکز بلکه در مستعمرات و یز نومستعمرات بدست می‌آورند با دادن امتیاز و رشوه به قشر بالائی طبقه کارگر در کشور خود در اذهان توده‌های وسیعی این توهم را می‌آفرینند که می‌توان مناسبات سرمایه داری را قدم به قدم بهبود بخشید. این درک در واقع اساس مادی جریان‌ات سیاسی سوسیال دمکراسی و ایدئولوژی سازش و همکاری اجتماعی طبقاتی بین سرمایه و کار است .

اشرافیت کارگری و جریانات متعلق به سوسیال دمکراسی از نظر تاریخی قدیمی‌ترین، با ثبات‌ترین ستون نگهدارنده اجتماعی سلطه سرمایه انحصاری‌اند- ولی نه فقط این!

۲۵ - بعداز جنگ جهانی اول بورژوازی انحصاری ذخیره‌ای فراهم آورد و بجای اینکه از سوسیال دمکراسی بمثابه حافظ حاکمیتش درون توده‌ها استفاده نماید، جنبش فاشیستی را که راسیسم ابزارسیج ایدئولوژی و سیاسی‌اش بود، بکارگرفت. «تخیل نژاد» در شکل عوامفریبی یهودی‌ستیزی برخرده‌بوروازی متکی بود و زمین بکری را دروضعیت این طبقه وترس همراه با آنرا می یافت. آنچه که تخیل نژاد از «یهودی» طراحی می‌کرد، هم جنبش انقلابی («بلشویک یهودی») و نیز انحصارهای سرمایه مالی («سلطه پول یهودی») را درون خود داشت.

فاشیسم بخشی از جامعه را که خود توسط نظام سرمایه‌داری والیگازشی مالی غارت وموجودیتشان در معرض نیستی ونابودی قرارگرفته است به امید اینکه درچاپول وسرکوب دیگران سهمیم شوند، آرامش می‌داد، بدون اینکه خود را با قدرتمندان واقعی درگیر نماید. برای انجام چنین کاری سرمایه انحصاری افراد شرور و رانده‌شدگان به حاشیه اجتماع و قصابان را علیه بخشی از مردم خودی (جنبش کارگری و دیگر ضد فاشیست‌ها) سازماندهی ومی‌شوراند تا میلیونها انسان ودولت‌ها را که توسط جنگ درهم شکسته ونابود شده‌اند به انقیاد خویش درآورده وبا قدرت، کشتار میلیونی خلقها را به پیش ببرد. این در واقع تصویری از «**اجتماع خلقی**» است که راسیسم در قدرت بوجود می‌آورد: یعنی جمعی ازجانیان .

دراواخر جنگ جهانی اول بخصوص تحت تاثیرانقلاب اکتبردر روسیه با وجود سالها قصابی وحشتناک انسانها، برادری ودوستی مابین سربازان «دشمن» راه گشود. که واقف شدند، آنها دردرجه اول نه آلمانی، فرانسوی، اتریشی ویا روس هستند بلکه کارگر ودهقانانی هستند که خواهان زندگی وکار در صلح وآرامش‌اند. خیلی از آنها هم حداقل آماده بودند تفنگ‌هایشان را بسمت کسانیکه آنها را علیه یکدیگر شورانده‌بودند برگردانند. در جنگ جهانی دوم راسیسم (حتی کمتر از «ایمان» به «تخیل نژاد» بمثابه ایدئولوژی در گرفتار آمدن در جنایت واقعی راسیستی)، نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد که مردم آلمان نتوانند با اتکاء به نیروی خود از سلطه فاشیستی رهائی یابند وخود را با ائتلاف ضد هیتلری متحد گردانند.

۲۶- حال به عملکرد دیگر راسیسم می‌پردازیم - انشعاب درون طبقه‌کارگر. ما دیدیم، چگونه سرمایه‌داری انحصاری زمینه را برای انترناسیونالیسم پرولتاریائی فراهم می‌کند، یعنی نه تنها کارگران کشورهای مختلف را به زیر فرمان یک تراست، یک اتحادیه انحصاری (معروف به چندملیتی‌ها) درمی‌آورد بلکه جابجائی نوینی از خلقها را در کشورهای پیشرفته صنعتی باعث می‌شود. در آلمان غربی سرمایه تقریباً در هر کارخانه و کنار خط تولید، کارگران آلمانی ایتالیائی، ترکی، لهستانی و دیگر ملیت‌ها را در کنار هم متحد کرده‌است. سرمایه انحصاری به خطری که از استثمار سرچشمه می‌گیرد و همرا با آن رشد بالقوه جنبش کارگری، در صورت آگاهی به چرائی وضعیت موجود و جستجوی راه رهائی از شرایطی که سرمایه برای او ایجاد کرده‌است، کاملاً آگاه است و حتی

آگاهتر از کارگرانی که خود تحت استثمار و فشارند. بنابراین حصارهای که مابین گروههای کارگری وجود دارد، دایم در حال ریزش است و میبایست هربار بطور مصنوعی برپا نگهدارد.

۲۷ - روشن است که طبقه کارگر هنوز به دام راسیسم گرفتار نشده است که علیه یکدیگر تحریک کنند، به ملیت همدیگر توهین کرده و به آزار و اذیت هم به پردازند. نه! ولی باید گفت، که تنها تحمل راسیسم برای طبقه کارگر خود یک شکست است، اگر او در برابر عدم تساوی حقوقی تحمل پذیر گردد و یا تبعیض و تعقیب بخشی از خود را بپذیرد. زیرا این سکوت، قدرت مبارزاتی او را علیه سرمایه و دولت سرمایه‌داری به تحلیل می‌برد. همین اندک اعتصابات چندسال گذشته بدون مبارزه مشترک تمامی همکاران از ملیت‌های مختلف امکان پذیر نبود. چگونه می‌توانیم یک مبارزه جدی، سخت و فداکارانه علیه برچیدن دست‌آوردهای اجتماعی و شغل‌زدائی را تحمل کنیم، اگر بخش بزرگی از همکاران که بنا به موقعیت‌شان در تولید قادرند "تمامی چرخ‌ها را از حرکت باز دارند" بدون هیچ مقاومتی به خواسته‌های سرمایه و دولت تن در دهند. (۱۰) و یا کارگری به دلیل واقعی از همکاران آلمانی خود عصبانی است که او را برای چندمین بار تنها گذاشته‌اند و یا اینکه ترس از آنها داشته باشد، و خود را از مبارزه مشترک کناریکشد. و یا برعکس اگر یک کارگر آلمانی حتی بخاطر عذاب وجدان به سرنوشت کارگران دیگر ملیت‌ها بی-اعتماد باشد.

۲۸ - سرمایه انحصاری تنها یک آلترناتیو برای کارگران در مبارزه مشترکشان علیه دولت و سرمایه باقی گذاشته است - البته بدیلی واهی که دارای هیچگونه دورنمایی غیر از بربریت نیست. رقابت کارگران بابکدیگر - یکی علیه دیگری. رقابت بین کارگران - برای فروش کالای نیروی کار و همچنین تامین وسایل معیشت، مانند سرپناه، و دیگر هزینه‌های اجتماعی و غیره وضعیت او را بدتر و موقعیت او را در مقابل سرمایه‌داران تضعیف می‌کند. راسیست‌ها با سر دادن شعارهای ملی‌گرایانه‌ای مانند "ابتدا آلمانی"، "خارجیان را بیرون کنید" به حساسی سفسطه‌آمیز متوسل می‌شوند که گویا برای کارگران فشار از رقابت را کمتر به همراه دارد. فاشیست‌ها اما این خواست‌ها را بصورت خشن و خصمانه‌ای بیان می‌کنند، که معنای اقتصادی و اجتماعی آن سیاست رسمی دولت است که تا درون کارگزاران سوسیال دمکراسی در استانها و کمونها حتی مراجع رهبری اتحادیه‌های کارگری نفوذ کرده است. (۱۱)

۲۹ - معذالک این حساب سفسطه‌آمیز که جهت تحمیق استثمارشوندگان صورت می‌گیرد، تصوری باطلی است که نمیتواند تحقق یابد. سرمایه انحصاری بهیچ‌وجه در صدد نیست، درحالی‌که کارگران را علیه یکدیگر می‌شوراند از رقابت و انشعاب درون آنها جلوگیری کند. او نمی‌خواهد "کارگر خارجی" را بیرون کند بلکه می‌خواهد او را هرچه بیشتر به سطح معیشتی کاملاً پائین طبقه - خط فقر و نابودی - برای بهره‌کشی بیشتر سوق دهد. سرمایه انحصاری بهیچ‌وجه در صدد آن نیست که از مهاجرت و فرار توده‌ای جلوگیری کند (یا میتواند) بلکه برعکس فشار به پناهنده را افزایش می‌دهد و آنها را به

گله‌ای از حیوانات تبدیل می‌کند، و با سرگردان کردن خودسرانه آنها در مرزها، در اردوگاهها محبوس و بکار اجباری وامیدارد.

۳۰- در هیچ دوره‌ای از تاریخ آلمان باندازه زمان رژیم راسیستی نازیها، کارگران خارجی در این کشور نبوده‌اند. نه تنها اسرای جنگی و یا آنهاییکه به زور به آلمان کوچ داده شدند، بلکه کارگران خارجی که از کشورهای هم‌پیمان و یا تسخیر شده جمع‌آوری شده بودند، که بیست سال بعد "کارگران مهمان" نام گرفتند. این فقط واژه‌ای نبود که نازیها بکار می‌بردند بلکه کارگران "آلمانی" هم نسبت به آنها از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند. در این شرایط، انجام کار اجباری در خدمت آلمانیها قابل تحمل‌پذیرتر از وضعیت اسرای جنگی، رانده‌شدگان اجباری و کارگران خارجی بود. مجموعه وضعیت طبقه به استثنای بخشی ممتاز، بیان سیمای واقعی برنامه راسیسم بود. این امتیاز کارگر آلمانی به آنجائی منجر شد که بخش مهمی از تولید بدست کارگران خارجی انجام میشد، درحالیکه "ژرمنهای" فقیر به این افتخار نایل می‌شدند که یا برای استعمارکنندگان بکشند و یا در خون خویش غرقه شوند.

۳۱ - گارگر بر اساس مجموعه وضعیت طبقاتیش درتخالف با راسیسم قرار دارد. «تخیل نژاد» بمثابة ایدئولوژی، منکر آن است که میتوان به استثماریان داد و در صلح زندگی کرد. راسیسم بعنوان جنبش سیاسی مردم را علیه جنبش کارگری، دمکراسی و صلح بسیج می‌کند. راسیسم بمثابة سیاست دولتی به جنگ و کار اجباری منتهی می‌شود. اثبات این واقعیت مشکل نیست - همانطور که نظریه‌پردازان بورژوازی هم به آن اقرار دارند - بعنوان مثال طبقه کارگر آلمان در سالهای ۱۹۲۰ بطور گسترده خود را در مقابل سم راسیسم مصون نگه‌داشت و دیگر اینکه در هم‌شکستن اتحادیه‌های کارگری، ممنوعیت و پیگرد احزاب کارگری (حزب کمونیست آلمان KPD - و حزب سوسیالیست آلمان - SPD) پیش‌شرط تعقیب یهودیان، قتل عام و کشتار خلفا بود.

وین دسامبر ۲۰۱۶

پی‌نویسها:

(۱۰) به دلیل ماندگاری سنت راسیستی، بعد از شکست فاشیسم هیتلری، بنظر می‌آید، بر مبنای اصول برابری، حق برابر برای تمامی ساکنان در این کشور سرآمد یک خواست طبیعی رادیکال باشد. بدین معنا که حق دادن تابعیت به تمامی انسانهای که قصد ماندن دراز مدت در این کشور را دارند، نیروی کار خود را اینجا می‌فروشند (و یا سعی می‌کنند بفروشند)، متولد شده‌اند و تولید مثل می‌کنند جدا از ملیت و محل تولدشان امری طبیعی و قابل قبول باشد. قانون اساسی "تابعیت آلمانی" را نه بر مبنای سرزمین بلکه بر اساس "خون آلمانی" تعریف می‌کند. بموجب این قانون، دولت نه تنها دهها سال است شهروندان جمهوری دمکراتیک آلمان (DDR) را ضمیمه خود کرده‌است بلکه فراتر از آن خود را نماینده "آلمانیها" در لهستان، رومانی، ساحل ولگا و سیبری می‌داند و در این مناطق مداخله می‌کند. و دیگر اینکه به میلیونها مردم "غیر ملیت آلمانی" «قانون فوق العاده خارجی» که حقوق آنها را به سطح نازلی می‌رساند، تحمیل کرده‌است، قانون

خارجیانی که منشاء آن به قوانین نازیها ۱۹۳۷-۱۹۳۹ برمی‌گردد و درسالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۹۱ سخت‌تر شده است.

(۱۱) برعکس قابل توجه است که راسیست‌های رسمی و معروف، از دسته‌های راسیستی «اتحادیه خلقی آلمان» (DVU) و «جمهوری خواه» (Reps) - حزب افراطی راست - تا اشتویبر (Stoiber) و گاوویلر (Gauweiler) بهیچ‌وجه ساختارکامل و مخوف راسیستی‌شان را به مردم عیان و بیان نکرده‌اند، از جمله این استدلال که تامین هزینه زندگیشان از قبل توده‌های کارکن، و نیزسلسله مراتب طبقاتی درون ملت، از نظرببولوژی و نژادی زائیده طبیعت بوده و امری عقلائی است. درمقابل تحریک آنها همواره براندک عناوین خشن و "اقتصادی" مانند "شغل، خانه، درآمد‌های اجتماعی که توسط "خارجیان"، "پناهندگان"، به "ظاهرپناهنده" از "آلمانی" میگیرند، متمرکز است.

توضیح مترجم: این مقاله تحت عنوان "تزهانی درباره راسیسم و سرمایه" از ضمیمه نشریه کمونیستی، کارگری-(KAZ- kommunistische Arbeiterzeitung) شماره ۲۳۹ فوریه ۱۹۹۳ برداشت شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر با آدرس این سازمان تماس بگیرید:

KAZ – Redaktio ,Deutschland,90408 Nürnberg, Reichstr,8

آدرس پست الکترونیکی: **e-Mail : gruppe KAZ@kaz-online.de**
این نوشته در چهار بخش، ۱- سرمایه و برابری ۲- سرمایه و ملت ۳ - درباره نقش راسیسم در مبارزه طبقاتی ۴- چندین سوال درباره تکامل کنونی راسیسم، تنظیم شده- است که ما ترجمه سه بخش آنرا که بیشتر به کند و کاو راسیسم اختصاص دارد، در یک دفتر در اختیار جنبش ضد راسیستی و ضد امپریالیستی قرار می‌دهیم.
یکی از «فعالین چپ در وین - اتریش»